باسمه تعالی

درس شماره3

۲۷/۰۷/۹۳ امارات معتبره - حجیّت ظنّ - مفاد کلمه ظنّ

**امارات معتبره(ظن)**

**مراد از ظن**

مواردی که در آیات قرآنی مراجعه می‌شود ظنّ به معانی مختلفی در آیات به کار رفته صرفنظر از اینکه این معانی از خود ظنّ استفاده شده باشد یا از قرائن مقام و ویژگی‌های دیگری که در موردش حالا صحبت خواهیم کرد.

در تاج العروس ج18، ص364؛ در ذیل ماده ظنّ از کتاب بصائر نقل می‌کند می‌گوید «و قد وَرَدَ الظّنُّ فی القُرْآن مُجْملًا علی أَرْبَعةِ أَوْجهٍ: بمعْنَی الیَقِینِ، و بمعْنَی الشَّکّ، و بمعْنَی التّهْمةِ، و بمعْنَی الحسْبَان، ثم ذَکَرَ الآیات» ظنّ به معنای شک به کار رفته باشد به معنای جایی که هیچگونه ترجیح یک طرف بر دیگر نداشته باشد هیچ جا این را من ندیدم و فکر می‌کنم کلمات لغوییون هم که گفتند ظنّ گاهی اوقات به معنای یقین است گاهی اوقات به معنای شک است مرادشان این هست که گاهی اوقات در مواردی که اعتقاد یقینی است ظنّ به کار می‌رود گاهی اوقات در جایی که اعتقاد یقینی نیست یعنی اعتقاد هست ولی اعتقاد همراه با شک است والا اینکه اصلاً هیچگونه اعتقاد نباشد دو طرف شیء مساوی باشد ظنّ به کار ببریم من شاهد

پرسش: ... آیه 32 سوره جاثیه، این را چطور می‌گویید؟ «وَ إِذا قیلَ إِنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقُّ وَ السّاعَةُ لا رَیْبَ فیها قُلْتُمْ ما نَدْری مَا السّاعَةُ إِنْ نَظُنُّ إِلاّ ظَنًّا وَ ما نَحْنُ بِمُسْتَیْقِنینَ» ... اینها می‌خواهند نفی کنند اصلاً وجود قیامت را اگر بگویند ظنّ است و اعتقاد داریم که معنی ندارد که پاسخ: «وَ إِذا قیلَ إِنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقُّ وَ السّاعَةُ لا رَیْبَ فیها قُلْتُمْ ما نَدْری مَا السّاعَةُ إِنْ نَظُنُّ إِلاّ ظَنًّا وَ ما نَحْنُ بِمُسْتَیْقِنینَ»

پرسش: ظاهراً می‌خواهند نفی کنند این اعتقاد را نه اینکه می‌خواهند بگویند ... پاسخ: نه یک ظنّی داریم دیگر نه اینکه شک داریم

پرسش: می‌گویند «ما نَدْری» اصلاً ما نمی‌دانیم چی هست پاسخ: ما نمی‌دانیم ساعة چی هست یعنی از حقیقت ساعت ما خبر نداریم ما یک تصوراتی در ذهن‌مان هست این «إِنْ نَظُنُّ إِلاّ ظَنًّا» شاید در مقام ... «وَ ما نَحْنُ بِمُسْتَیْقِنینَ» اگر در جایی که اصلاً ظنّ هم ... این ظنّ یعنی یک چیزی داریم جایی که شک هست

پرسش: ... وهمی تقریباً پاسخ: نه چیزی که شکی باشد نمی‌دانم این هست یا این هست «إِنْ نَظُنُّ إِلاّ ظَنًّا» به کار برده نمی‌شود. این من تصور می‌کنم که اینها می‌خواهند بگویند که ما از قیامت و کم و کیف قیامت هیچ خبری نداریم یک تصوراتی در ذهن‌مان هست این در مقام، این ظنّ اینجا شاید به معنای تصورات باشد تخیلات باشد بدون در نظر گرفتن اینکه جنبه تصدیقی دارد یا تصدیقی ندارد جدای از آن بحث تصدیق است می‌خواهد بگوید ما یک تخیلاتی از قیامت در ذهن‌مان هست و هیچگونه یقین هم در این مورد نداریم و علی أی تقدیر همین هم من این را می‌خواهم عرض بکنم ما در مورد شک، واژه شک را در جایی که دو طرف مساوی هستند می‌گویند أشک، أ زید عالمٌ أم لا؟ به کار می‌بریم نمی‌دانم این است یا این است. ولی هیچ وقت نمی‌گوییم أظنّ أنّ زیداً عالمٌ أم لا.

پرسش: ...یک طرف احتمالش وهم است اما یک مقدار بیشتر باشد نمی‌شود گفت؟ چهار احتمال دارد ... پاسخ: نه آن اشکال ندارد مرادم این هست که جایی آن عیب ندارد مثلاً احتمالات مختلف این احتمال گمان بر

پرسش: ... پاسخ: مرادم این جهت نیست که حتماً باید از پنجاه درصد بیشتر باشد باید یک نوع ترجیح ولو ترجیح نسبی وجود داشته باشد تا ظنّ تعبیر بکنند. حالا «إِنْ نَظُنُّ إِلاّ ظَنًّا» شاید بیشتر در مقام تصور باشد نه در مقام تصدیق و اینکه اصلاً جایی که هیچگونه ترجیح اطراف احتمال نداشته باشند تعبیر ظنّ بکنند

درست مثل شک، شک از مقام تردید انتزاع می‌شود جایی که انسان تردید دارد شاک است حالا این تردید گاهی اوقات با ترجیح یک طرف ممکن است باشد یا نباشد ولی آن حیثیتی که شک را شک کرده آن حیثیت تردید و عدم ثبات نفس است به این اعتبار فقط، فقط اگر آن جنبه تردیدی باشد هیچ چیز دیگری ضمیمه‌نباشد بخواهیم ظنّ تعبیر بکنیم این ظاهراً تعبیر، تعبیر صحیحی نیست و فکر نمی‌کنم حتی اهل لغت هم که می‌گویند به معنای شک است مرادشان این باشد این همان نکته‌ای بود که عرض کردم عبارتهای اهل لغت به نظر می‌رسد که مسامحه در تعبیر باشد. در کتاب التحقیق آقای مصطفوی یک نکته‌ای می‌گوید،‌می‌گوید هیچ وقت ظنّ به معنای یقین یا شک در قرآن به کار نرفته نسبت به یقین حالا صحبت می‌کنیم ولی نسبت به شک همین طور است به معنای شک به کار نرفته در موردی که آن چیز مشکوک است به کار رفته مشکوک هم به معنای اعم یعنی یقینی نیست در اعتقاد غیر یقینی به کار رفته و آن تعبیری که به معنای شک است به نظر می‌رسد که یک تعبیر مسامحه‌آمیزی است عرض کنم باید این طور بگوییم گاهی اوقات به معنای اعتقاد قطعی هست گاهی اوقات به معنای اعتقاد غیر قطعی هست خلاصه ظنّ در قرآن گاهی اوقات به معنای قطعی هست گاهی اوقات به معنای اعتقاد غیر قطعی هست گاهی اوقات به معنای اینکه انسان دیگری را متهم بکند آن سوء ظنّ در تعبیری که در مورد سوء ظنّ به کار می‌بریم البته سوء ظنّ مراد من آن جایی نیست که با واژه سوء به کار رفته آن نیست آن قرینه باشد نه. جایی که «إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ» مثلاً یا «تَظُنُّونَ بِاللّهِ الظُّنُونَ» اینجاها به معنای ... خود فارسی‌ما گمان زدن هم گاهی اوقات به همین معنای این هم یک معنایش هست یک معنی هم همان به معنای حسبان که ایشان به کار می‌برد حسبان را نمی‌دانم مرادش از حسبان چی هست؟ ولی حسبان به معنای اعتقاد باطل، اگر مرادشان از حسبان اعتقاد باطل باشد اعتقاد باطل هم به کار رفته که من مواردش را جلسه قبل عرض کردم حالا فهرست کاملی که من به نظرم رسیده اینهاست. یونس/24؛ یوسف/110؛ اسراء/52؛ انبیاء/87؛ حج/15؛

قصص/39؛ ص/27؛ فصلت/22و23؛ حشر/2؛ جنّ/5و7و12؛ انشقاق/14 است.

پرسش: آیات دیگر ... پاسخ: شما حالا بفرمایید آیات دیگر چی هست؟

پرسش: مثلاً سوره اعراف/66؛ «وَ إِنّا لَنَظُنُّکَ مِنَ الْکاذِبینَ» ... پاسخ: نه آنها خودشان نمی‌گویند اعتقاد کاذب داریم که

پرسش: «وَ إِنّا لَنَظُنُّکَ مِنَ الْکاذِبینَ» تو از کاذبین هستی اعتقاد داریم ... پاسخ: این یعنی اعتقاد باطل دیگر. خودشان که نمی‌گویند ... خودشان که نمی‌خواهند بگویند که ما اعتقاد کاذب داریم

خب این یک موارد، یکسری مواردی هست که ظنّ به معنای علم گرفته شده ولو احتمالاً حالا آنها را چیز نیستم یعنی خیلی هم ظنّی که به علم معنای علم گرفته شده را تتبع کامل نکردم بعضی‌هایش را. آنهایی که من حالا یادداشت کردم: بقره/46،230،249؛ اعراف/66و171؛ توبه/118؛ یونس/22و24؛ هود/27؛ یوسف/42و110؛ اسراء/101و102؛ کهف/53؛ انبیاء/87؛ شعراء/186؛ قصص/38و39؛ ص/24؛ غافر/37؛ فصلت/48؛ الحاقة/20؛ القیامة/25و28؛ اینها را ولو بعضی از اقوال مفسرین به معنای یقین گرفته شده و همه‌اش هم ثابت نیست به معنای یقین باشد ولی خب معنای یقین گرفته شده صحبت این است که ... من تصور می‌کنم که ممکن است ما بعضی از موارد را هم ظنّ را به معنای اعتقاد غیر مستند به حجت بگیریم اعتقادی که مستند به حجت نباشد «إِنْ هِیَ إِلاّ أَسْماءٌ سَمَّیْتُمُوها أَنْتُمْ وَ آباؤُکُمْ ما أَنْزَلَ اللّهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ إِنْ یَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ ما تَهْوَی اْلأَنْفُسُ وَ لَقَدْ جاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدی» (النجم/ 23) حالا در مورد اینکه، یعنی ظنّی که اینجا هست در موردی هست که یک باور و اعتقادی هست که از حجت «ما أَنْزَلَ اللّهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ » سلطان و حجت معنی خدا در آن نیست. البته توجه دارید من اینکه گفتم به این معنی به کار می‌رود اعم از این است که با قرائن مقام باشد یا نباشد این دیگر تقریباً قرائن مقام «ما أَنْزَلَ اللّهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ»

کنارش هست در واقع در آن این مطلب خوابیده در آیات قرآنی ظنّ گاهی اوقات در مقابل یقین به کار رفته مثل این آیه شریفه جاثیه آیه 32: «وَ إِذا قیلَ إِنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقُّ وَ السّاعَةُ لا رَیْبَ فیها قُلْتُمْ ما نَدْری مَا السّاعَةُ إِنْ نَظُنُّ إِلاّ ظَنًّا وَ ما نَحْنُ بِمُسْتَیْقِنینَ» گاهی اوقات در مقابل علم به کار رفته «ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلاَّ اتِّباعَ الظَّنِّ» (النساء/ 157) که می‌گویند استثناءاش منقطع است «وَ قالُوا ما هِیَ إِلاّ حَیاتُنَا الدُّنْیا نَمُوتُ وَ نَحْیا وَ ما یُهْلِکُنا إِلاَّ الدَّهْرُ وَ ما لَهُمْ بِذلِکَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلاّ یَظُنُّونَ» (الجاثیه/ 24)، «وَ ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ یَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ إِنَّ الظَّنَّ لا یُغْنی مِنَ الْحَقِّ شَیْئًا» (النجم/ 28). خب حالا بحث در مورد علم هم این مطلب هست علم به چه اعتقادی می‌گویند؟ آیا علم مطلق یقین صددرصد هست ولو جهل مرکب باشد می‌گویند علم؟ این قطعاً علم ... علم به یقین غیر مطابق با واقع نمی‌گویند علم باید مطابق واقع باشد ولو از دیدگاه گوینده، ‌گوینده‌ای که می‌گویند این مطلب معلوم است باید در جایی باشد به واقع رسیده باشم والا اینکه بگویم علمت أن زیدا عالم ثم فهمت أن علمی کاذبا، اصلاً العلم الکاذب و اینها در اعتبارات قرآنی، اعتبارات قدیمی حالا در اصطلاحات بعدی که در کلمات اصولییون و کلمات متأخر هست علم به در مواردی که به معنای مطلق یقین ولو یقین کاذب به کار می‌رود ولی در اصطلاحات قرآنی هیچ علم به این معنی به کار برده نمی‌شود.

پرسش: ... پاسخ: نه متکلّم، نه عالم نه آن کسی که دارد این کلام را به کار می‌برد آن کسی که دارد کلمه عَلِم را به کار می‌برد آن باید این اعتقاد را مطابق واقع ببیند

پرسش: حالا اگر متکلّم و عالم یکی باشند پاسخ: آن به اعتبار اینکه می‌گوید من می‌دانم یعنی من مطابق واقع است اعتقادم یعنی مطابق واقع بودنش هیچ

پرسش: ... اگر کشف خلاف شد پاسخ: کشف خلاف شدن کاشف از این است که علم نبوده فهمیدم که علم نداشتم

پرسش: بحث علم را نمی‌شود مثل بدیهیات آنهایی که بدون تدبر و اینها باشد علم می‌گویند؟ پاسخ: نه غیر آن هم می‌گویند لازم نیست چیز باشد بدیهی باشد و شخصی که با برهان به یک مطلبی می‌رسد عالم می‌شود این طور نیست که حتماً باید بدیهی باشد ولی جایی که باور گوینده این اعتقاد مخالف واقع است ولو نسبت به زمان سابق من می‌توانم بگویم من سابقاً گمان داشتم زید آدم خوبی است ولی بعداً فهمیدم که آدم خوبی نیست ولی سابقاً می‌دانستم آدم خوبی است. این به کار برده نمی‌شود علمتُ می‌گویم که سابقاً خیال می‌کردم سابقاً ظننتُ در جایی که سابقاً اعتقادی داشتم ولی بعداً کشف می‌شود که این اعتقاد خلاف واقع است نسبت به اعتقاد سابق‌ام تعبیراتی مثل تخیّلتُ،‌حسبتُ، ظننتُ از این طور تعبیرات به کار برده می‌شود

پرسش: ... پاسخ: حالا در مورد یقین، حالا همان را می‌خواهم صحبت کنم که یقین در اصطلاح کنونی به کار برده می‌شود یعنی اصطلاحات بعدی ولی آیا در اصطلاح قرآنی یقین به معنای علم هست یا نیست؟ می‌خواهم در این مورد صحبت کنم.

علم اعتقاد مطابق با واقع علم تعبیر می‌کنند. البته خب در جایی که با دیگری دارد گفتگو می‌شود یک مخالفی که می‌گویم شما علم ندارید خب آن می‌گوید من علم دارم او می‌گوید اعتقاد من مطابق با واقع است شما می‌گویید علم ندارید این ملاحظه اینکه این علم مطابق واقع است یا واقع نیست صرفاً نیست به نظر می‌رسد در جایی که جنبه گفتگو و مناظره و محاجّه با دیگری هست اینجا مرادش از علم وراء مطابقت واقع یک نکته دیگری هم در آن ضمیمه هست آن مطابقت با حجت است مطابقت با دلیل و برهان هست اینکه «ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلاَّ اتِّباعَ الظَّنِّ» می‌خواهد بگوید اینها اعتقاد درست و حسابی که برخاسته از حجت باشد اینها ندارند اعتقاد، یک تخیلات،‌توهمات یک چیزهایی در ذهن خودشان بافتنی‌ها بافتند این را ما گاهی اوقات می‌گوییم فلان چیز بافتنی است نه اینکه برخاسته از یک فکر و یک برهان و استدلال منطقی که عقل سلیم آن را بپذیرد و امثال اینها

یک چیز شخصی است یک چیزی که ممکن است به اصطلاح آن جنبه عقل مشترک،‌ادراک مشترک انسانها به او حکم نمی‌کند یک چیز شخصی است خودت بافتی دیگران هیچ با شما همراه نمی‌شوند حجت و برهان در واقع آن چیزی هست که انسانها همه در آن شریک هستند و لازمه حجت بودن شیء شریک بودن انسانها در آن هست به خاطر همین شریک بودن طبیعتاً افراد می‌توانند با همدیگر محاجّه کنند این چیزی که این اعتباری که می‌خواهد بگوید شما علم ندارید و به اعتبار این نیست می‌خواهید بگویید علم‌تان مطابق واقع نیست چون او باشد نمی‌شود با طرف مناظره کرد به نظر می‌آید که این نفی علم داشتن این علم مراد اعتقاد است ولو اعتقاد مطابق واقع با یک قید دیگر اعتقاد عن حجةٍ، عن دلیلٍ، عن سلطانٍ و برهانٍ. کلمه یقین هم من فکر می‌کنم که در آیات قرآن استیقان و یقین و امثال اینها به همین معناست نه یقین به اصطلاح مناطقه، آن اصطلاح متأخر هست در روایات هم شما ببینید تعریفی که از یقین می‌کند یقین به معنای اعتقادی که مخالف واقع است شما مدح یقین را می‌بینید در ... یقین می‌گوید آن صفت والای چیز هست و امثال اینها. این یقین به اعتقاد این نیست که یک اعتقاد صددرصدی که می‌تواند مخالف واقع باشد می‌تواند مخالف واقع نباشد یقین هم به همین معناست در مقابل، هر چند در اصطلاح متأخر یقین دیگر معانی عام‌تری پیدا کرده ولی هنوز به نظرم علم در اعتقاد مخالف واقع به کار بردنش سخت است ما الان هم در اعتقاد مخالف واقع به کار بردن علم را من می‌دانم تو آدم خوبی هست من می‌دانستم تو آدم خوبی هستی، می‌دانستم تو آدم خوبی ولی الان دیگر فهمیدم تو آدم خوبی نیستی. می‌دانستم تعبیر نمی‌کنیم تخیل می‌کردم دانستن یعنی علم در اصطلاح متأخر مفهومش هنوز با آن اصطلاح قدیمی همراه است ولی یقین به نظر می‌رسد اصطلاحش تغییر کرده یقین و علم در اصطلاح قرآنی و اینها به نظرم در یک فضا هستند هر دو به معنای اعتقاد مطابق واقع است مطابق حجت و برهان و اینهاست البته در مقابل آن وقتی ظنّ به کار می‌رود این ظنّ طبیعتاً مفهومش یک چنین مفهومی پیدا می‌کند که گمان خالی از علم یعنی گمانی که یا مخالف واقع هست یا گمانی که مطابق حجت نیست حجت و برهانی

با آن همراه نباشد. خب ببینیم این معانیی مختلفی که برای ظنّ در آیات قرانی هست تا اینجا ما چهار پنج‌تا معنی ما ذکر می‌کردیم اعتقاد قطعی، اعتقاد غیر قطعی، تهمت، اعتقاد باطل، اعتقاد بغیر حجةٍ این پنج‌تا معنایی که ذکر می‌کردیم این پنج‌تا معنی یا به نحو مشترک لفظی هست به نظر می‌رسد این طور نباشد اصلاً این طور مشترک لفظی بودن اینها خیلی بعید است یکی از نکاتی که بحث مشترک لفظی را مستبعد می‌کند شما می‌بینید در مورد بسیاری از این معانی ما در فارسی واژه واحد به کار می‌بریم همین گمان کردم را هم در مورد گمان باطل به کار می‌بریم اعتقاد باطل، هم در مورد اعتقاد ظنّی به کار می‌بریم غیر قطعی به کار می‌بریم هم در مورد تهمت به کار می‌بریم به او گمان کردم و امثال اینها به او گمان بردم هم در مورد ... یعنی در مورد چهار معنی از این پنج معنی ما گمان را به کار می‌بریم در مورد قطعی ما گمان نمی‌گوییم در فارسی گمان قطعی مطابق واقع را ما گمان نمی‌گوییم در فارسی گمان به چهار معنی از این پنج معنی به کار برده می‌شود اینکه دقیقاً در فارسی اگر مشترک لفظی باشد خیلی مستبعد است دقیقاً فارسی و عربی هر دو در این چهار معنی به نحو اشتراک لفظی به کار رفته باشد حاج آقا این را استدلال می‌فرمودند بر اینکه به نحو مشترک معنوی و امثال اینهاست. فی الجمله هم همین طور هست به نظر می‌رسد اینها در واقع خصوصیات مقام و یک سری اطلاقات مقامی هست که این مفهوم را به یک معنای خاصی شکل می‌دهد حالا توضیح را عرض بکنم. اطلاقات مقامی و گاهی اوقات اطلاقات لفظی. چطور؟ بعضی جاها این کلمه ظنّ را در مقام استثناء به کار بردند «إِنْ هُمْ إِلاّ یَظُنُّونَ» (الجاثیه/ 24) «إِنْ یَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ » (الأنعام/ 116) اینها فقط ظنّ دارند، فقط. این فقط بودن در مقام حصر است به چه اعتبار این حصر شده؟ این حصر یک اعتباری دارد گاهی اوقات این حصر به اعتبار این هست که می‌گوید که «إن یتبعون» اینها فقط گمان دارند یعنی این اعتقادشان به سرحدّ یقین نرسیده این حصر در مقابل اعتقاد جزمی نیست یک نوع حداقل اعتقاد را دارد بیشتر از آن را ندارد حالا همین را دارم عرض می‌کنم گاهی اوقات حصر در مقابل مرتبه بالاست یعنی اصل الاعتقاد را دارند ولی مرتبه بالا

را ندارند گاهی اوقات حصر در مقابل این هست که اینها صرفاً یک اعتقاد است اعتقاد بی‌پشتوانه است این در مقابل آن حجت و برهان. مثلاً آن آیه شریفه «إِنْ یَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ ما تَهْوَی اْلأَنْفُسُ »(النجم/ 23) این با تفسیری که خود آیه، خود آیه قبلش هم گفته «إِنْ هِیَ إِلاّ أَسْماءٌ سَمَّیْتُمُوها أَنْتُمْ وَ آباؤُکُمْ ما أَنْزَلَ اللّهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ» یک نامهایی هست که شما شما گذاشتید مطابق واقع نیست «ما أَنْزَلَ اللّهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ إِنْ یَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ ما تَهْوَی اْلأَنْفُسُ» شما از روی هوای نفس این اعتقاد را پیدا کردید این طور نیست که یک برهان و سلطانی شما را به این اعتقاد واداشته باشد خوش‌تان آمده این اعتقاد برایتان پیدا شده اینجا حصر به اعتبار آن هست که این اعتقاد بی‌پشتوانه است گاهی اوقات حصر به اعتقاد این است این اعتقاد مطابق واقع نیست صرفاً یک اعتقاد است اعتقاد کاشف از واقع است دیگر. می‌گوید این اعتقادی هست که به وسیله واقع تقویت نشده همراه واقع نیست حصر به اعتقاد اینکه صرفاً یک اعتقاد است اعتقاد توخالی است اعتقادی که مطابقت با واقع ندارد. و این هم یک جور خلاصه بحث هست که اینجا وجود دارد گاهی اوقات صریحاً، خود این استثناء‌ها حیثتی که استثناء به او ناظر هست آن حیثیت مفاد ظنّ را شکل می‌دهد گاهی اوقات صریحاً استثناء در آیه نیست ولی اطلاق مقامی اقتضاء می‌کند همین مفهوم استثناء را داشته باشیم «ذلِکَ ظَنُّ الَّذینَ کَفَرُوا » (ص/ 27) می‌گوید این گمان آنهاست، گمان آنهاست در این مقام هست که یک گمانی هست مطابق واقع نیست یک چیزی هست که اگر این گمان مطابق با واقع بود نمی‌گفت این گمان اینهاست نه این واقعیت هم هست این گمان است کأنّ تمام حیثیت این شیء گمان بودنش است یعنی همان مفهومی که به نحو صریح با کلمه الا استفاده می‌شود یعنی کأنّ می‌خواهد بگوید «ما فی ایدهم الا الظنّ» در دستهای اینها فقط یک گمانی وجود دارد واقعیت و حقیقت در اختیار اینها نیست این خیلی از این مواردی که شیء هست به این اعتقاد ظنّ به معنای ظنّ غیر مخالف می‌آید یا گاهی اوقات ما به صیغه ماضی تعبیر می‌کنیم می‌گوییم گمان کردم زید آمده است این گمان کردم این ماضی بودنش معنایش این است که من قبلاً گمان داشتم الان دیگر گمان ندارم معمولاً چطور می‌شود که انسان دیگر

گمان ندارد؟ معمولاً جایی هست که می‌فهمد که آن گمان سابقش باطل بوده به خاطر همین این می‌گوید گمان داشتم نمی‌گوید گمان دارم این ماضی بودن یعنی اقتصار بر نسبت گمان در زمان ماضی اقتضاء می‌کند که در زمان حال این گمان نباشد و این گمان نبودن هم به خاطر این است که نوعاً به بطلان آن گمان سابق پی بردم نه صرفاً به اینکه آن گمان از دست رفته الان مثلاً شک دارم خیلی وقتها این شکلی هست که می‌گوید من گمان داشتم زید آدم خوبی است این در جایی به کار برده می‌شود که الان دیگر کأنّ یک اعتقاد دیگری برای من حاصل شده بر آن اعتقاد من چربیده و منن ابطال آن اعتقاد شده نه اینکه لفظ گمان خودش به معنای گمان باطل است این مجموعه جمله‌ای که از نسبت گمان به شخص در زمان ماضی حاصل شده این معنای اینکه این گمان، گمان باطل هست این را به ذهن تبادر می‌دهد بنابراین من تصور می‌کنم «تَظُنُّونَ بِاللّهِ الظُّنُونَ» (الأحزاب/ 10) می‌گوید به خدا گمانهایی می‌برید یعنی از پیش خودتان دارید گاهی اوقات به این اعتقاد هست که از جانب خودتان یک چیزهایی دارید می‌بافید گمان تخیلات ذهنی است یعنی به این اعتبار هست که شما دنبال حقیقت نبودید که ببینید خود خدا چه چیز فرستاده از جانب خودتان یک چیزی بافتید امثال اینها خب اینکه می‌خواهد بگوید خدا یک چنین چیزی نگفته شما خودتان یک چنین چیزی را بافتید این اعتبار استفاده می‌شود که کأنّ این یک نوع سوء ظنّ هست یک چیزی نیست که مطابق واقع باشد مطابق حقیقت باشد یک اصل ریشته و اساسی داشته باشد من این طوری تصور می‌کنم که ظنّ به معنای، ظنّ اصلش به معنای باور است مطلق باور، چه باور قطعی باشد چه باور ظنّی باشد این نکته را هم ضمیمه بکنم در بعضی موارد این باور به اعتبار این نیست که می‌خواهد بگوید یک حدّ خاصی دارد جاهایی که باور به معنای یقین به کار برده می‌شود این باور به معنای مطلق باور ست ولی لحاظ اینکه آن مرتبه ادنی را دارد این نیست آن در جاهایی هست که اگر باور باشد باور قطعی است یعنی آن به طور متعارف گاهی اوقات باور اگر باشد آن مواردی که می‌گوید من به قیامت باور دارم، باور دارم این طور است که اول یک خرده تعبیر باور را ما که به کار می‌بریم باور به

معنای یقینی نیست ولی وقتی می‌گوییم باور دارم چون کأنّ نمی‌شود که انسان ظنّ داشته باشد یعنی این باور یا ناشی از یک برهان است یا ناشی از یک استدلال است که باید یقین داشته باشد یا ناشی از استدلال و برهان نیست که اصلاً باور نباید داشته باشد بعضی وقتها حصول اصل باور با حصول مرتبه اعلی‌اش مساوق است.

پرسش: باور دارم من این پذیرفتم قبول کردم ... پاسخ: نه شما می‌گویید من اعتقادم این است که قیامت وجود دارد، اعتقادم این است که قیامت وجود دارد این جایی که یقین دارم من به این قیامت اعتقاد دارم حالا باور هم شاید تعبیر نگویم اعتقاد دارم بگویم من به قیامت اعتقاد دارم به چه اعتبار است؟ اصل این اعتقاد دارم یک موقعی هست شما آن مرتبه اعتقاد برایتان مهم است می‌خواهید بگویید اعتقاد دارم یعنی اصل الاعتقاد در من وجود دارد اما اینکه مرتبه‌اش چقدر است را نمی‌خواهید بیان کنید یعنی می‌خواهید بگویید که حداقل اعتقاد را دارم این در این مقام نیست. یک موقعی می‌خواهم اصل اعتقاد را بیان کنم بدون در نظر گرفتن اینکه اعتقاد من چه حدّی دارد اینجا اگر خصوصیات مورد به گونه‌ای باشد که لازمه‌اصل الاعتقاد اعتقاد کامل باشد از اخبار از اعتقاد داشتن اعتقاد کامل و یقینی داشتن هم نتیجه گرفته می‌شود آن مواردی که فرض کنید که در آیات قرآنی یقین به معنای اعتقاد صددرصد به کار می‌رود شما واژه را کلمه اعتقاد به جایش بگذارید من فکر می‌کنم خیلی وقتها اینکه ظنّ به معنای گمان به کار رفته ولو به جهت خصوصیات مقام ظنّ به معنای گمان بوده این منشأ شده که در ذهن بعضی از مفسرین ما این، این قدر محکم شده که مرتب زور می‌زنند این ظنّ‌ها را به معنای اعتقاد غیرجازم بگیرند و به آن طور معنی کنند. نه ظنّ در ظنّ اعتقاد غیرجازم بودن نخوابیده مطلق اعتقاد است و اینکه جازم است یا غیرجازم است یا باطل است یا عن غیر حجة است یا مثلاً آن سوء ظنّ است و امثال اینها تمام اینها را مثلاً بگویم از خصوصیات مورد و اطلاقات مقامی و این طور ویژگی‌های

مفهوم کلام فهمیده می‌شود ظنّ به معنای مطلق اعتقاد است آن چیزی که مجموعاً می‌شود این چیزهای مختلف را باهمدیگر پیوند داد اینکه ظنّ مطلق اعتقاد است.

پرسش: ... این مشترک لفظی چون ما در زبان خودمان استعمالات مختلفش را به کار می‌بریم پاسخ: یعنی اگر آن بنده خدایی که آمده اینها را ... اولاً اینکه یک واژه را بیایم در معانی دقیقاً متضاد به کار ببرم خودش فی نفسه مستبعد است این تعبیری که می‌کند هو من الاضداد خیلی بعید است این یک نکته، نکته دوم اینکه، اینکه تصادفاً دقیقاً واضع لغت فارسی به همین چند معنی به کار برده باشد واضع لغت عربی هم به همین چند معنی به کار برده باشد این خیلی مستبعد است البته من این را نمی‌‌خواهم انکار کنم این نکته را توجه بفرمایید که ممکن است به نحو تعیّنی این معانی مختلف، وضع تعیّنی پیدا کرده باشد ولی بحث این است که آیا ظنّ – این فی نفسه مشکلی ندارد ـ ولی بحث این است که آیا ظنّ اگر از آن خصوصیات ویژه مقامش منفک بشود باز هم این معانی از آن استفاده می‌شود؟ این ثابت نیست. مهم این است که ما در واقع آن چیزی که درک می‌‌کنیم از ظنّ، ما این معانی مختلف را از ظنّ می‌فهمیم ولی آیا این معانی مختلف از خود ظنّ استفاده می‌شود؟ ولو به نحو وضع تعیّنی یا از ظنّ به وسیله یک دالّ دیگر یعنی دلالت ظنّ بر آن معنی به نحو تعدد دالّ و مدلول است؟ یا

پرسش: ... از یک طرف می‌گوییم معانی مختلف ظنّ یک حد جامعی دارد و از آن طرف هم در ادله اثبات هم قابل اثبات هست که ... پاسخ: و ما درکمان این هست که و ما احساس می‌کنیم که اگر آن ویژگی‌ها را حذف کنیم این حدف می‌شود این حذف می‌شود. این طور نیست که خود ظنّ ... ببینید این را من مثال می‌زدم می‌گفتم که – در بحثهای سابق – کلمه مثلاً ضریر، ضریر اصلش از ماده ضرر یعنی آسیب دیدن، آسیب دیده، اصل معنای اصلی‌اش این است ولی ضریر یک اصطلاح دارد یعنی نابینا، یک آسیب دیده خاص، الان کلمه ضریر را به کار می‌برند به معنای نابینا از خود ضریر نابینا فهمیده می‌شود به نظر می‌رسد که این مشترک لفظی است ولو از آن ریشه این کلمه ... یعنی ابتداءً به نحو تعدد دالّ و

مدلول بوده چون این را نخواستند اشاره کنند به اینکه دقیقاً کدام یک از اعضاءاش آسیب دیده است برای اینکه خودش ناراحت نشود و امثال اینها گفتند ... در فارسی ما تعبیر می‌کنیم عاجز، به نابینا، عاجز تعبیر می‌کنیم عاجز تعبیر کردن عاجز اصلاً به معنای نابیناست نه به معنای کسی که پایش درد می‌کند نمی‌تواند راه برود یکی از معانی عاجز، به منِ عاجز کمک کنید، به من عاجز یعنی به منِ نابینا کمک کنید. این الان عاجز ولو از خود کلمه عاجز ما نابینا استفاده می‌کنیم آیا ظنّ استفاده این معانی مختلفی که وجود دارد از خود کلمه ظنّ هست؟ من احساسم این نیست من احساسم این نیست که از کلمه ظنّ این معانی مختلف به تنهایی استفاده بشود موارد استعمالش – البته متأخر را نمی‌گویم در اصطلاح متأخر ظنّ قطعاً در مقابل یقین به کار می‌رود اصلاً شاید آن معانی اصلاً چیز شده باشد بگوییم حجر شده باشد محجور باشد ولی در اصطلاح قرآنی به نظر می‌رسد ظنّ به معنای اعتقاد است البته ما در فارسی، ظنّ به معنای گمان نیست الان گمانی که ما به کار می‌بریم یک مفهومی دارد که هیچ وقت در مورد گمان صددرصد به کار برده نمی‌بریم صددرصد مطابق واقع. ولی عربی این مفهوم ظنّ طوری هست که به معنای اعتقاد دارم است من ترجمه دقیق فارسی برای این واژه به نظرم نرسیده گاهی اوقات ترجمه‌اش را به این برداشت می‌کنند به معنای ... البته این را هم بگویم اعتقادی باید باشد که از علم مشاهد نباشد آن مطلبی که مفسرین، در کلمات لغوییون هم به کار رفته عن تدبرٍ باشد و امثال اینها روی همین جهت کلمه اعتقاد هم ترجمه دقیق نیست اگر بخواهیم آن معنای علم مشاهد در آن درج کنیم باید کلمه برداشت دارم را اضافه کنیم می‌فهمم را اضافه کنیم آیا شما قیامت را نمی‌فهمید که قیامتی که وجود دارد؟ «أَ لا یَظُنُّ أُولئِکَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ» (المطففین/ 4) آیا این نمی‌فهمند؟ با تعبیر نمی‌فهمند آنجا‌ها باید ترجمه کنیم به نظرم ترجمه کلمه ظنّ را باید در جاهای ... واژه مرادف فارسی برای کلمه ظنّ که دقیقاً ظنّ را منتقل کند به نظر نمی‌رسد ظنّ یک اعتقاد غیر مشاهدی هست که عن تدبرٍ و عن تأملٍ حاصل می‌شود یک چنین ... گاهی اوقات با برداشت من این است ترجمه باید کرد گاهی اوقات با می‌فهمم باید ترجمه کرد

بعضی وقتها با همان گمان، البته بعضی جاها گمان ترجمه خوبی هست به دلیل اینکه آن مفهومهای جانبی که در ظنّ هست گمان آن مفاهیم را بار تحمل می‌کند و امثال اینها خب این چیزی که من مجموعاً از آیات به نظرم می‌رسد. حالا این نکته را عرض می‌کنم. یک عبارتی آقای مصطفوی در التحقیق دارد این را ملاحظه بفرمایید فردا در موردش صحبت می‌کنیم و عمده صحبت ما در مورد آیات است دوتا آیه است در واقع سه آیه بگوییم دوتا آیه‌ای که صریحاً لفظ ظنّ در آن به کار رفته یک آیه «وَ لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ » (الإسراء/ 36) آن را هم به کار ببریم این سه‌تا را فردا در موردش صحبت کنیم که اینها مفادشان چی هست در نتیجه در آن بحث تأسیس اصل چگونه باید مشی کرد یکی دو روز هم در مورد بحث تأسیس اصل صحبت کنیم و این بحث را جمع کنیم.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»